

# غرب دارد از خودش دفاع می کند

گفتگو با رابرت ضرابرچی

بابی ساندز را در زندان دیده بود از شیفتگی بایی ساندز به رهبری می گفت و اینکه از امام و انقلاب اسلامی می پرسید. تازه این در سالهای اولیه انقلاب اسلامی بود یعنی هنوز آن طور که باید انقلاب غرب را به چالش نکشاده بود. ما دو نهضت بیداری داریم، یک نهضت بیداری در کشورهای اسلامی و یک نهضت بیداری در کشورهای غیر اسلامی. مثلاً در کشورهای شرق آسیا، مثل چین و ویتنام یا مثلاً آن سرهنگ جی آپ ویتنامی که فاتح نبرد دی ام بی فو بود در مورد امام و نگاه ضد امپریالیستی و ضد استعماری ایشان صحبت می کند، در مورد انقلاب اسلامی و شخص امام دیدگاههایی داشت. این تفکر امام، این تفکر بیداری اسلامی از یک سو بیداری جنبشهای آزادیبخش از سوی دیگر بیداری جنبشهای غیر اسلامی است. ما می بینیم که این حرکت روی آنها و متفکران غیر مسلمان هم تأثیر گذاشته است. مصادیق آن را در فلسطین، افغانستان و در جنگهای بوسنی می بینیم. ما وقتی به بوسنی رفتیم با یک سری ترکیهای ترکیه مقیم آلمان مواجه شدیم که به بوسنی آمده بودند. برای اینکه مردم به آنها روی خوش نشان بدهند عکس امام را پخش کرده بودند!

در یک بندری به اسم بندر ایبیلیت چند تا ترکیهای مقیم آلمان را دیدیم و با آنها سلام و علیک کردیم وقتی خواستیم چند تا عکس به آنها بدهیم دیدیم که عکسهای ما معمولی است در حالی که آنها عکسهایی چاپ کرده بودند که خیلی باکیفیت بود. مصادیق بیداری کاملاً در بوسنی پیدا بود. عارف دیویچ، یک فرمانده مسلمان بود که بعدها در موستار به شهادت رسید. وی می گفت اگر بت پرستی در اسلام منع نمی شد، اگر مجسمه بت نبود، من مجسمه حضرت امام را درست می کردم و در خانه هر روز به آن سجده می کردم!

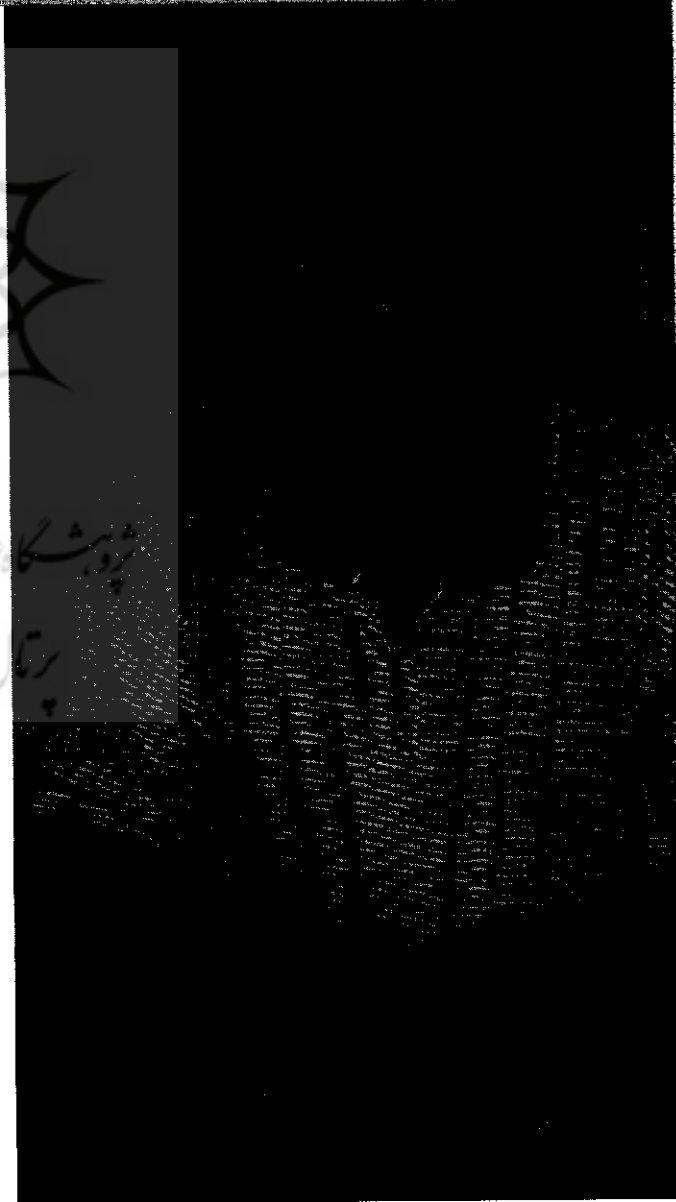
در تاجیکستان نیز اقبال زیادی نشان می دادند و از دیدگاههای انقلاب اسلامی استقبال می کردند و آن نهضت اسلامی که در تاجیکستان پای گرفت دقیقاً

شما از نزدیک شاهد بیداری اسلامی در سطح جهان اسلام بودید، بارزترین مصادیق و نشانه های این بیداری را در چه دیدید؟

به نظر من این سؤال خیلی کلی است. بهتر است از اینجا شروع کنیم، از وقتی که حضرت امام (ره) به تعبیری قطعنامه را قبول کردند، در قبول این قطعنامه چند حرف کلیدی زدند که آدم را یاد جنگ احزاب و خندق دور مدینه می اندازد، یعنی دقیقاً امام این واقعه تاریخی را دوباره زنده کرد. تقریباً، در موضع ضعف بودیم که قطعنامه را قبول کردیم و در این وضعیت امام قشنگترین مانیفست انقلاب اسلامی را ارائه کرد مبنی بر اینکه ایران اسلامی، مأمن آزادی خواهان و مأمن مجاهدان خواهد بود. من به شما قول می دهم که سنگرهای کلیدی جهان اسلام را فتح خواهید کرد. این صحبتها از موضع کسی نیست که می خواهد قطعنامه را قبول کند بلکه از موضع کسی است که با قدرت چیزی را به دیگری تحمیل می کند! اصلاً از موضع ضعف نیست، اصلاً چیزی به عنوان ضعف در این جملات نمی بینید. درست است که ما در ظاهر قطعنامه را قبول می کنیم ولی مثل این است که امام همه دنیا را به چالش فرا می خواند.

از وقتی امام تصمیم گرفت از کویت به پاریس برود، به قول یک نویسنده فرانسوی، شروع تهاجم بنیادگرایی اسلامی بود؛ یعنی شروع یک انقلاب اسلامی که بعد این انقلاب اسلامی باعث فروپاشی یک نظام، مثل نظام شرق شد. شکست روسها در افغانستان یکی از نشانه های فروپاشی بود، حرکت افغانستان از انقلاب اسلامی ایران الگوبرداری شده بود. ما می بینیم، به قول آن نویسنده فرانسوی امام با آمدن به پاریس، تهاجمش علیه فرهنگ غرب و نظام طاغوتی شروع شد و پس از آن نیز ما شاهد بیداریهای جنبشهای آزادیبخش بودیم.

بابی ساندز یک انقلابی ایرلندی بود که برای انگلیسها کار می کرد اما بعدها با اعتصاب غذایی در زندان معروف شد. کسی که روزهای آخر



از انقلاب اسلامی الگوبرداری شده بود. راهبرانشان دقیقاً از انقلاب اسلامی الگوبرداری کرده بودند، شهید مزارعی در افغانستان، سید عبدالله نوری، رهبر نهضت اسلامی تاجیکستان، در افغانستان نیز غیر رشیدیانی چون احمدشاه مسعود، حکمت یار، ربانی و دیگران همگی حرکت خود را از مصادیق حرکت انقلاب اسلامی می دانستند.

**انقلاب اسلامی آغاز موج بیداری اسلامی در جهان اسلام و به طور کلی در جامعه بشریت شد. چه انگیزه‌ای به خصوص بعد از جنگ، هنرمندان بسیجی ما را و ما می‌دارد تا یا را فراتر از مرزهای جغرافیایی و ملی بگذارند و در سطح جهان اسلام و حتی خارج از جهان اسلام، در سطح جهان مستضعفان اثر هنری خلق کنند؟ یعنی آن انرژی که یک هنرمند را و ما می‌دارد که از مرزهای ملی یا فراتر بگذارد و اثر هنری خلق کند چیست؟** به یاد دارم حدود یک ماه قبل از قبول قطع‌نامه، با شهید آوینی دربارهٔ اتفاقاتی که در حال وقوع بود صحبت می‌کردیم. همان موقع احساس بر این بود که در ارتباط با جنگ افغانستان در روایت فتح برنامه‌ای تهیه شود و دربارهٔ این واقعه کار کنیم چون این واقعه امتداد مقاومت در جبهه‌های خودمان بود یعنی ادامهٔ این مقاومت را باید در افغانستان، در فلسطین، در لبنان و جاهای دیگر پیگیری می‌کردیم.

سال ۶۷ که من به افغانستان رفته بودم، هیچ خبرنگار یا گروه فیلم‌سازی از ایران به افغانستان نرفته بود، اولین گروهی که در همان سال برای فیلم‌سازی به افغانستان رفتند از طرف حوزه هنری و روایت فتح بود. من و آقای جعفر خوش‌خوهر دو در روایت فتح بودیم اما می‌خواستیم کاری مشترک بین حوزه هنری و روایت فتح انجام دهیم.

آن موقع آقای نوری‌زاد مسئول واحد تلویزیونی حوزه هنری بود. یک سال قبل از این موضوع، با آقای نوری‌زاد در کردستان عراق در ارتباط با کار در افغانستان صحبت کرده بودیم. ایشان نظرش این بود که خود او هم بیاید، یعنی با هم به افغانستان برویم که البته آن موقع نشد و او نتوانست بیاید. من و آقای جعفر خوش‌خوهر یک هفته بعد از قبول قطع‌نامه، به افغانستان رفتیم، یعنی هنگام عملیات مرصاد. ما وقتی به عنوان اولین گروه فیلم‌سازی از ایران وارد افغانستان شدیم چند ماه آنجا ما را اسیر کردند و فیلمها و دوربینهایمان را گرفتند. آن سفر ماحصلی نداشت جز چند دستوشته که بعداً تحت عنوان «برچه‌های سرخ، کوچ‌های سبز» در سال ۷۲ در دفتر ادبیات مقاومت به چاپ رسید. این پتانسیل بالقوه‌ای که در بچه‌ها بود با کار در افغانستان شروع شد. بالاخره طی چند سفر با همکاری شهید آوینی و آقای نوری‌زاد توانستیم در افغانستان کارهایی انجام بدهیم که نتیجه آن ساخت چند سریال از جمله «لعل بدخشان» شد.

انگیزه ما برای کار در خارج از مرزهای ایران، دیدگاه حضرت امام در ارتباط با انقلاب اسلامی بود. بعد از جنگ خیالمان از مرزهای جغرافیایی راحت شد و با فراغ بال بیشتری می‌توانستیم شاهد رشد بیداری اسلامی در کشورهای دیگر باشیم. یعنی آن موقع مجبور بودیم تحت گروههایی مثل روایت فتح، حوزه و... فعالیت کنیم. که شاید هشتاد نود درصد ذهنشان در جنگ بود و لازم هم بود در جنگ باشد. اما پس از پایان درگیری با تجربه‌ای که از قبل داشتیم می‌توانستیم در ورای مرزهای ایران کار کنیم.

در تاجیکستان هم کار کردیم و ما اولین گروه ایرانی بودیم که وارد تاجیکستان می‌شدیم. جنگهای داخلی تازه شروع شده بود. ما از صحنه‌های جنگ فیلم و عکس گرفتیم اما دیگر این فعالیتها ادامه پیدا نکرد. ما تنها گروهی بودیم که از درگیریهای تاجیکستان فیلم تهیه کرد که الان هم به عنوان اسناد این فیلمها حفظ شده است. ما یک چیز عظیم و ارزشمندی داریم؛ مثل تفکر حضرت امام (ره). این تفکر فناپذیر است، تمام‌نشده است. به خاطر اینکه آبشخور این تفکر اسلام و تشیع است و اسلام هم فناپذیر است. آنها ندارد، چون دین خداست. هر که آبشخورش این تفکر باشد و از آنجا تغذیه بشود او هم فناپذیر می‌شود.

بر اساس همین دیدگاه و تفکر بود که راهی افغانستان، تاجیکستان، لبنان و فلسطین می‌شدیم. روایت فتح در پاکستان فیلم «نسیم حیات» را ساخت. در لبنان هم با شهید آوینی همکاری کردیم و «انقلاب سنگ» را ساختیم.

**شما به عنوان هنرمند نسل اول انقلاب و جنگ، آن نگاه جهانی و آن نگاه جهانی وطنی‌تان را از امام و اسلام ناب گرفتید. به عبارت دیگر، شما در فضایی تنفس می‌کردید که این نگاه جهانی به شما منتقل می‌شد. هنرمندان نسل دوم و سوم انقلاب چگونه باید به این نگاه دست پیدا کنند؟**

یک زمانی امام بود و ما از ایشان نیرو می‌گرفتیم. الان هم با زمان امام هیچ فرقی نکرده، امام رفته، اما مقام معظم رهبری، آقا هست. ما الان از آقا نیرو می‌گیریم، هیچ فرقی نمی‌کند بین من که از امام نیرو می‌گرفتم و شمایی که زمان حیات امام هنوز به سنی نرسیده بودید که وارد کار هنری بشوید. الان آبشخور ما ولایت فقیه است. امام مرز را تعیین کرد و فرمود «مراقب ولایت فقیه باشید تا کشورتان آسیب نبیند». یک دانش‌آموز از معلمی درس گرفت بعد خودش معلم شد چهار تا دانش‌آموز دیگر زیر دست آن معلم دارند درس می‌گیرند. نیروها و بسیجیها از بزرگان جنگ الهام می‌گرفتند، ما به دهان حاج همت نگاه می‌کردیم و در عشق او غرق می‌شدیم. به خاطر اینکه حاج همت خودش در خدا غرق شده بود. آیت الله سید محمدباقر صدر یک جمله قشنگی دارد می‌گوید «در امام ذوب بشوید همان طوری که امام در اسلام ذوب شده».

من تفاوت زیادی میان این دوره‌ها نمی‌بینم. فقط آن موقع جنگ بود. این جنگ بازی مرگ و زندگی بود. میدان آزمایش بزرگی بود که هر کسی می‌خواست مردانگی‌اش را ثابت کند وارد این بحران می‌شد. اگر کسی می‌خواست عشقش را به امام، به اسلام و به انقلاب اسلامی ثابت کند بسیجی می‌شد و به جنگ می‌رفت اما الان هم جنگ است. جنگ در جبهه خیلی راحت‌تر و ساده‌تر از جنگ الان بود. جنگ الان خیلی سخت است و پیچیدگی‌اش زیاد است. مقاومت در این جنگ شجاعت زیادی می‌خواهد. تلفات این جنگ خیلی سنگین‌تر از آن جنگ است. تلفات آن جنگ به بهشت می‌رفتند و تلفات این جنگ به جهنم!

**آیت الله خامنه‌ای می‌فرمایند «هر ارزشی که در قالب هنر نگنجد ماندنی نیست». به نظر شما، ارزشهای انقلاب اسلامی که ماهیت جهان‌شمول هم دارد و در جریان دفاع مقدس نیز احیا شد، تا چه حد توسط هنرمندان بعد از جنگ، در قالب هنر گنجانده شد؟ یعنی هنرمندان نسل دوم و سوم برای ارائه این ارزشها به مردم ایران و جهان چه کردند؟**

متأسفانه اکثریت جامعه هنری ما نتوانسته پایه‌های اندیشه‌های انقلاب اسلامی پیش برود. در میان سایر هنرها، شاید تنها شعر توانست خودش را با انقلاب اسلامی هم‌گام کند اما متأسفانه بقیه عقب ماندند و بعضی از هنرها به خصوص هنر سینما، برعکس هم شد. یک جاهایی به نظر می‌رسد که هنرمند می‌خواهد از دین و انقلاب انتقام بگیرد! بله، ما می‌توانیم این ارزشهای اسلامی را در قالب هنر به دنیا معرفی کنیم؛ در قالب شعر، قصه، فیلم، رمان. ما می‌توانیم ارزشها را معرفی کنیم. اما به شرطی که اول این ارزشها را برای خود تقویت کنیم و بعد تصمیم بگیریم که تا چه حد می‌توانیم آنها را در جهان منعکس کنیم.

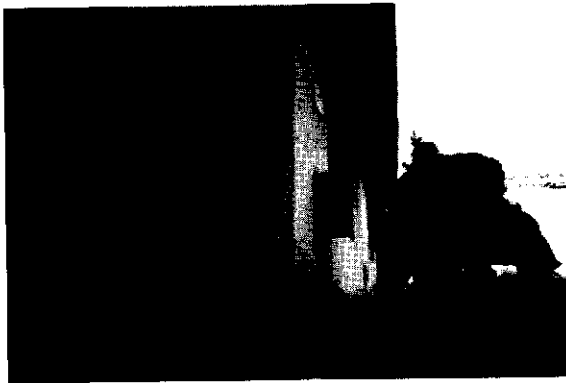
عموماً سینمایی که طی این بیست سال انعکاس پیدا کرده سینمایی منفعل بوده تا یک سینمای دارای ارزشهای انقلابی! یک سینمای سانتی‌مانتالیست و سوسولی معرفی کردیم! شما وقتی فیلمهای جشنواره فجر امسال و سال گذشته را می‌بینید به این نتیجه می‌رسید که انقلاب اسلامی به کجا رسیده و سینمای ما کجا قرار دارد! حالا شعر قصه‌اش فرق می‌کند، ادبیات مقاومت و ادبیات جنگ قصه‌اش فرق می‌کند. مراکز مثل دفتر ادبیات مقاومت و حاج مرتضی سرهنگی، در این زمینه کولاک به پا کردند. شما وقتی می‌توانستید معنی حرف من را درک کنید که در کنفرانس بوسی حضور داشتید.

وقتی در این کنفرانس، آقای سرهنگی در مقابل کسانی قرار می‌گرفت که از فرانسه، کانادا و جاهای دیگر آمده بودند، تازه آدم به بزرگی این مرد پی می‌برد. ایشان کاری کرد که باعث تحقیر و تعجب آنها شده بود.

در ایران، ارزش کار مرتضی را نمی‌فهمند فقط وقتی پی به ارزش این کار می‌برند که آن را در خارج از ایران ببینند. وقتی به ارزش این کار پی می‌برند که آن را با کتابهایی که بعد از جنگ جهانی دوم در فرانسه چاپ شده مقایسه کنند. کاری که مرتضی سرهنگی و دفتر ادبیات مقاومت انجام داده، با کاری که بقیه در زمینه ادبیات مقاومت تا حالا انجام داده‌اند اصلاً قابل مقایسه نیست و از نظر کیفی در سطح خیلی بالایی قرار دارد.

**مقاومت در این جنگ شجاعت زیادی می‌خواهد. تلفات این جنگ خیلی سنگین‌تر از آن جنگ است. تلفات آن جنگ به بهشت می‌رفتند و تلفات این جنگ به جهنم!**





چطور می جنگد. بعد از جنگ بوسنی و قتل عامهای چین، بعد از وقایع قرهباغ، بعد از آن وقایعی که در کشمیر و لبنان و جاهای دیگر پیش آمد و بلاهایی که سر مسلمانها آوردند و ارتش کفار ریختند در شهرهای مسلمان نشین و قتل عام کردند و کشتند و بردند. تازه آن چند نفر مخالف جمهوری اسلامی ایران که در اروپا بودند، فهمیدند که بسیجها چه کردهاند.

وقتی آن طرف مرز می روید واقعا عظمت امام را می بینید. در جاهای مختلف دنیا آدمهای گردن کلفت از امام حرف می زنند و آنجا تازه فهمیدم که چه نعمتی را از دست داده ایم! انقلاب چه کرده؟ ما خودمان در واقعه بودیم، نمی دانستیم شاه کیست و این مردم چه کسی را از صحنه خارج کردهاند.

امام با دست خالی و بدون درگیریهای نظامی چندین و چند ساله و سالها مبارزات چریکی، توانست انقلاب را به ثمر برساند. بعد از مقایسه امام با رهبران بزرگ دنیا است که می توان به عظمت ایشان پی برد.

اواخر دهه شصت تا اوایل هفتاد، مسئله انتفاضه اول و جنگ بوسنی، الهام بخش خیلی از هنرمندان ایرانی برای خلق آثار هنری و پرداختن به ابعاد جهانی انقلاب اسلامی و موج بیداری اسلامی در دنیا بود. ما طی پنج شش سال اخیر شاهد تحولات پرشانی در دنیای اسلام بوده ایم؛ از پیروزی حزب الله لبنان در خرداد سال ۷۸ تا شکل گیری انتفاضه، از مسئله انفجارهای ۲۰ شهریور، تا حمله آمریکا به افغانستان و اشغال عراق، اسلام ستیزی در اروپا، منع حجاب و تحولات این چنینی در دنیای اسلام؛ چرا این تحولات آن طور که باید و شاید هنرمندان ما را به حرکت وا نمی دارد؟

هنرمندان این مملکت از وقایعی که اتفاق می افتد دور هستند، مثلاً چند تا نقاش داریم؟ فکر می کنید چند نفر داریم که کارشان گرافیک و پوستر باشد؟ شاید ۵۰۰ نفر! چند نفر از اینها درباره واقعه ای مثل بوسنی کار کردند؟! پنج نفر! سید حمید شریفی فقط ۲۰ پوستر زد، آن هم به خاطر اینکه دغدغه اش بود. هنرمند وقتی نسبت به مسئله ای مثل حجاب در اروپا دغدغه ای نداشته باشد اصلاً وارد عمل نمی شود. هنرمندانی هم که وارد این حیطه ها شدند از سوی نظام مورد حمایت قرار نگرفتند. یعنی اصلاً نظام از این جریان ها هنرمندان مسلمان و بچه بسیجها که در بوسنی کارهایی کردند، حمایت نکرد! مثلاً در زمینه انقلاب سنگ، انتفاضه اول و دوم هم می بینیم همان هنرمندانی که آن موقع بوسنی را کار کردند، فقط همانها هستند و افراد جدیدی وارد این عرصه نشده اند. چرا؟

چون اصلاً نظام از این قصه حمایت نکرده. و هر چه بوده حرکت های خودجوش کاملاً فردی بوده؛ نه حرکت های جمعی. در جنگ هم همین اتفاق افتاد و باز بخشی از هنرمندان در این عرصه حضور پیدا کردند.

آیا نظام رسمی کشور از کارهای پراکنده ای که در مورد بوسنی و انتفاضه اول شروع شده بود به شکل مالی حمایت می کرد یا اینکه این حرکات خودجوش بود؟

این هنرمندان هم باید ارتزاق کنند، برای کشیدن یک تابلو، یا خلق اثر هنری هنرمند باید وقت بگذارد. این طور نیست که یک هنرمند ده تابلو بکشد و هر کدام را ده میلیون بفروشد و حالا بخواهد ۲۰ تابلو برای دلش بکشد! این هنرمندی که دغدغه اش بوسنی و انقلاب سنگ بود همین کار را کرد. مثلاً کسانی در زمینه پوسترهای مقاومت کار کردند که از کمترین بضاعت و امکانات برخوردار بودند.

متأسفانه هنرمندان ما در ارزش گذاری به کار، در تنگناهای شدید اقتصادی قرار دارند. همین سید حمید شریفی، کاظم چلیبا، حسن یاقوتی، وزیران و دکتر گودرزی در مضیقه روزمره شان ماندند به خاطر اینکه اگر بخواهند آن طوری کار کنند، پس باید کار را اثر برای اندیشه و دلشان انجام بدهند اما از آن طرف هم باید ارتزاق کنند. اینجاست که باید ارشاد از اینها حمایت کند، یعنی باید این مسائل جزء دغدغه وزارت ارشاد جمهوری اسلامی ایران باشد که تا به حال نبوده! یعنی جریان کلی وزارت ارشاد در این ۲۰ سال، منفعل بوده، حتی در زمان جنگ هم منفعل بوده.

اگر مشکل مالی و مسئله بودجه کارهای هنری ابعاد جهانی انقلاب اسلامی و بیداری اسلامی، حل شود فکر می کنید هنرمندان ما به این سمت حرکت کنند؟

این کار وقتی خودش را به خوبی نشان می دهد که در تقابل با دیگران قرار بگیرد... پهلوانی رضازاده وقتی بارز می شود که پهلوانهای دیگر را کنار بزند. وقتی آدمهایی مثل مرتضی سرهنکی از گوشه و کنار دنیا یک جا جمع می شوند آن موقع می بینید که آقای مرتضی سرهنکی چه کار کرده و چقدر کار کرده؟ در جای دیگر در مورد مجله «کمان» هم بی انصافی کردند و آن قدر اشتباه استراتژیک انجام دادند تا اینکه بالاخره تعطیل شد؛ در حالی که یک رقم پایین مثل یک میلیون تومان در ماه می توانست این مجله را سر پا نگه دارد. واقعا این مبلغ در مقایسه با هزینه هایی که صرف سمینارهای بی حاصل می شود خنده دار است.

شما بارها شخصاً از نمای بیرونی انقلاب اسلامی، یعنی ورای مرزهای ملی، نظام اسلامی ایران را مشاهده کردید، به نظر شما این نمای بیرونی انقلاب چه شکلی است؟

دو نگاه مطرح است. یکی نگاه دوستان انقلاب و یکی نگاه دشمنان آن. هر دو در یک زمینه اشتراک دارند و آن این است که در مقابل قدرت این انقلاب، هر دو سر تعظیم فرود می آورند. هر دو اذعان می کنند که این حرکت قدرتمندی است، یعنی دشمنان انقلاب هم به این معترفند که انقلاب اسلامی حرکتی کاملاً مردمی، بدون کوچکترین کمکی از طرف یکی از قدرتهای شرق و غرب بوده است. هر دو بر این امر واقفند که ارزش بسیجها را در خارج از ایران می توان درک کرد. مثلاً وقتی ما به سارایوو رفته بودیم با یک زندانی صرب به اسم «هیراگ» مصاحبه کردیم. او سر ۸۵ نفر را با دست خودش بریده بود! یک جوان ۲۴ ساله. از این ۸۵ نفر، ۴۵ نفر زن بودند که به همه آنها تجاوز کرده بود. شما وقتی آنجا می روی، ارزش بسیجها را می فهمی. در بستان عراقها به زن و دختران تجاوز کردند و گور دسته جمعی درست کردند.

در تاجیکستان، افغانستان، بوسنی، کشمیر هم از این نمونه ها زیاد هست. حتی اگر فرض کنیم بسیجها برای انقلاب و اسلام هیچ کاری نکرده باشند همین که جلوی این عده ایستادند کار بزرگی کردند و در حقیقت از «ژن ایرانی» محافظت کردند. اگر مقاومت و مبارزات بسیجیان نبود و پای عراقها به شهرهای بزرگ تری مثل تهران می رسید، همان بلایی را سر زنان و دختران می آوردند که در بستان آوردند.

اگر در بوسنی هم نیروی بسیجی بود اجازه نمی داد یک صرب آن همه بلا سر زنان مسلمانان بیاورند.

خیلی جالب بود، در جنگ بوسنی می گفتند، بسیجها و سپاهها آمدند. در یک روزنامه کروات تیت درشتی زده بودند که «سپاه محمد» آمد! آنها را با سربازان و تفنگداران آمریکایی و سربازان ارتش سرخ مقایسه کرده بودند که مثلاً هیکل این سرباز آمریکایی یا روس یک متر و فلان قدر، تجهیزات روسی و آمریکایی این قدر یا مثلاً در شبانه روز این قدر راه می روند... بعد گفته بود اما این بسیجی بدون پوتین و کلاه خود نظامی با یک کتانی و لباس ساده و یک اسلحه توانسته ارتش بزرگی مثل ارتش عراق را در هم بشکند. همین روزنامه در ادامه نوشته بود که همین بسیجها طی ۲۴ ساعت توانستند طومار گارد ریاست جمهوری عراق را با آن همه تجهیزات و آموزش در هم بپيچند و فاتحه گارد خوانده شد! این روزنامه یک طوری به اروپا هشدار می داد که اگر جنگ بوسنی، تمام نشود و اینها بیایند، هیچ چیز جلودارشان نیست! اینها فهمیدند بسیجی چیست و

امام با دست خالی و بدون درگیریهای نظامی چندین و چند ساله و سالها مبارزات چریکی، توانست انقلاب را به ثمر برساند. بعد از مقایسه امام با رهبران بزرگ دنیا است که می توان به عظمت ایشان پی برد





### را گرفت!

من و حسین برای ساختن فیلم در افغانستان پول قرض کردیم در سارایو، دوربین عکاسی ام را فروختیم که بتوانم به تهران برگردم در همین سفر اخیر به عراق روزی که آمریکاییها از موصل انترجم کردند. تا صبح در خیابان راه رفتیم تا پول به هتل ندم و آن طور شد که با آن وضع وحشتناک موج انفجار مرا گرفت. فقط برای اینکه ۱۰۰ دلار پول هتل ندم ما این طوری کار می‌کنیم. در عراق بعضی خبرنگارها روزی یکی دو هزار دلار حق مأموریت می‌گیرند! چهار نفر آدم، با پنج هزار دلار رفتیم، کار کردیم، فیلم گرفتیم و عکس گرفتیم و برگشتیم. تنها خبرنگارانی که از سقوط بغداد فیلم گرفتند من و آقای غفوری بودیم، چند اکیپ تلویزیونی در عراق بودند که هیچ کدام نتوانستند از سقوط بغداد فیلم بگیرند.

اکیپ ما بود که از پایین کشیدن مجسمه صدام در عراق فیلم گرفت. اگر کل اکیپهایی که از تلویزیون به عراق رفتند نتوانستند دو تصویر از پایین کشیدن مجسمه هاشان بدهند؟!

چون متأسفانه این تفکر در صدا و سیما حاکم نیست. متأسفانه فقط هدف این است که یک کاری کرده باشند. بوسنی هم فاجعه دیگری بود. ما با خون دل کار می‌کردیم، دو هفته در بیمارستان بودم، با چه رنجی به ایران برگشتم، به خاطر اینکه هیچ کس به هیچ کس نیست! فکر می‌کنید اگر سفارت جمهوری اسلامی بفهمد من در بیمارستان افتادم یک ریال می‌دهد؟ سفارت می‌خواهد کاری کند الان دو سه هزار ایرانی زندانی هستند برود به وضع آنها رسیدگی کند. آخر آنها هم آدم‌اند، خلاف کردند، هر کاری کردند، باید به وضعشان رسیدگی شود و...

او ضمن اشاره به عکسها می‌گوید این روزی است که کرکوک سقوط کرد. این رضا گنجی است. این هم من و سلیم غفوری هستیم. ما در کردستان عراق چهار پنج اکیپ بودیم. آنها آن روز کجا بودند؟ فقط می‌گویند ده اکیپ به عراق فرستادیم. پس کو؟ انفجار پارسال یا پیرارسال عاشورا در کرکلا سه بمب منفجر شد. تنها کسی که از وقایع انفجار فیلم گرفت آقای سلیم غفوری بود.

به خدا، بچه‌ها پیش از توانشان کار می‌کنند. اگر با همین کسانی که پوستریهای عاشورا را کار می‌کنند صحبت کنید به شما می‌گویند که با چه خون دلی این کارها را انجام داده‌اند. یا مثلا در جای دیگر می‌بینید پنجاه تابلو از عاشورا روی دیوار رفته اما بیننده نمی‌داند که به خاطر اینکه این پنجاه تابلو روی دیوار برود چند نفر خون دل خورده‌اند؟ آخر نظام ما، نظام جمهوری اسلامی است. ما که در آمریکا کار نمی‌کنیم یا تحت حکومت لائیک ترکیه که نیستیم. در جمهوری اسلامی که من نباید برای روی دیوار بردن چهار تا پوستر عاشورا خون دل بخورم!

من فکر می‌کنم که دغدغه‌های دهه هفتاد مانع از این نشده است که شما هنرمندان، در صحنه‌های مختلف جهان، ابعاد بیداری اسلامی را پوشش بدهید. اما سؤال این است که سایر هنرمندان چرا به این فضا وارد نشدند؟ الان هشت سال است که بحث گفت‌وگویی تمدنها مطرح شده. بگذارید چند خاطره بگویم تا ببینید این کارها چگونه انجام شده است.

وقتی من و حسین جعفریان به کابل رفتیم، سفیر جمهوری اسلامی ایران در کابل از ما پرسید: «کجا می‌خواهید بروید؟» گفتیم: «می‌خواهیم به شمال افغانستان برویم تا از آوارهای تاجیک فیلم بگیریم.» گفت: «چرا؟» گفتیم: «می‌خواهیم از جنگهای داخلی تاجیکستان فیلم تهیه کنیم.» گفت: «بی خود نروید. هیچ ایرانی آنجا نیست.» گفتیم: «خب نباشد! سوزی پراس، خبرنگار BBC، یک زن است که از مرز تاجیکستان و افغانستان گزارش تهیه می‌کند و می‌فرستد؛ اما ما به عنوان یک ایرانی مسلمان، هم‌زبان، هم‌دین و هم‌مسلمک نرویم ببینم آنجا چه اتفاقی دارد می‌افتد؟! آیا من نباید به عنوان یک خبرنگار حرفه‌ای با این موضوع برخورد کنم؟ حرفه خبرنگاری ایجاب می‌کند که در دل بحران بروم و ببینم چه خبر است. اصلا اسلام را هم در نظر نگیرید، اینها مگر در حوزه استحفاظی ایران بزرگ نیستند، سمرقند، بخارا و اینها؛ پس به خاطر اینها هم که شده باید برویم ببینیم چه خبر است؟»

به رغم مخالفت ایشان، ما رفتیم. داخل تاجیکستان، همراه مجاهدان تاجیک با

من نمی‌گویم به هر هنرمند یک خانه بدهند. من پنج سال تمام قبل از اینکه آقای خاتمی دستور بدهد که عکسهای رضا برجی خریداری شود که در عرض یک هفته همه خریداری شد، چهار سال تمام در این مملکت بی‌کار بودم. بالاخره باید اتفاقی بیفتد، همه این بچه‌ها شاهدند. من در بدترین شرایط مالی و جسمی به سر می‌بردم. حدود بیست میلیون برای دارو بدهی داشتم؛ این غیر از آن مبالغی بود که این طرف و آن طرف می‌دادم. بعد عکسها را هم به شهرداری فروختیم. الان اتفاق افتاد. اما انگار رضا برجی یک کار خلاف شرع انجام داده که مثلا عکسهایش را به شهرداری فروخته! الان یک خانه دارم. قبلا دغدغه همین خانه را هم داشتم. با پول این عکسها من توانستم این خانه را تهیه کنم. حالا دیگر مدتی از اجاره و قرض فارغ شدم. اما اگر می‌دانستم بعد از فروختن عکسهایم به شهرداری، چه اتفاقاتی می‌افتد به سیدالشهدا یک قدم جلو نمی‌توانستم. من اگر این کار را کردم این عکسها را جایی در اروپا از من یک میلیون دلار می‌خریدند، اما بعد هم می‌گفتند این را بفروش و بیا اینجا و پنج سال برای ما کار کن و... اما من این را نمی‌خواستم.

منظور این است که تا هنرمند دغدغه نان شبش را دارد، نمی‌شود از او خواست که یک اثری خلق کند. وقتی هنرمند این مملکت دو ماه یک بار هم نمی‌تواند برای بچه‌اش گوشت بخرد توقع چه شاهکاری را از این هنرمند می‌توان داشت؟ با چکه روحیه‌ای هنرمند می‌تواند یک تابلو بکشد، وقتی که بچه‌اش دو ماه است گوشت نخورده، اجاره خانه‌اش فلان قدر شده، سقف خانه‌اش چکه می‌کند و هزار بدبختی دارد؟! نمی‌شود. باید حداقل زندگی برای هنرمند فراهم شود تا بتواند مدتی با فراغ خاطر به اطرافش نگاه کند و ببیند چه خبر است. متأسفانه در حال حاضر هنرمند را در ایران درگیر کرده‌اند. کسانی که پوسترهای عاشورا را کار می‌کنند همانهایی هستند که پوسترهای مقاومت هم کار کردند.

کسی به این گروه اضافه نشده. علت چیست یعنی ما در عرصه فرهنگی، تولید مثل نداشتیم یا اینکه آن نگاه متعهدانه هنرمندان نسل اول انقلاب به نسلهای بعدی هنرمندان منتقل نشده است؟

در زمان جنگ اکیپ روایت فتح از رئیس، راننده، آبدارچی، فیلمبردار، دستیار، عکاس و... همه به یک میزان حقوق می‌گرفتند. من نمی‌گویم این عدالت است یا نیست، شاید اصلا عدالت نباشد که آبدارچی با رئیس یک حقوق بگیرد. اما می‌خواهم بگویم که این توازن در روایت فتح اتفاق افتاد. چون آقا مرتضی بعد از جنگ می‌گفت که دیگر توقع کار گروهی مثل روایت فتح، عقلانی نیست. به خاطر اینکه نگاه کلی اجتماع عوض شده. «آن حکومت عشق بود و این حکومت عقل، در حکومت عشق همه چیز عشق است.» شما در جبهه سلمانی می‌رفتی و یک صلوات می‌فرستادی، سلمانی هم صلواتش را به خیاط می‌داد و یک صلوات می‌فرستاد، سلمانی و خیاطی ناهار می‌خوردند یک صلوات می‌فرستادند. همه چیز صلواتی بود، چون کسی به پول احتیاجی نداشت! چرا می‌گویند در زمان حکومت حضرت صاحب (عج) همه چیز صلواتی می‌شود؟ آقا مرتضی می‌گفت: «آن موقع جنگ بود، امام بود و بسیجی بود. الان جنگ نیست، امام نیست و چیزهای دیگر هم نیست.» من می‌گویم نگاه عقلانی شده، جایی که نگاه عقلانی نبود، از آن قضیه توقع عقلانیت هست، یعنی رضا برجی شش ماه رفت افغانستان و آمد فقط حقوق خودش

ما که در آمریکا کار نمی‌کنیم یا تحت حکومت لائیک ترکیه که نیستیم. در جمهوری اسلامی که من نباید برای روی دیوار بردن چهار تا پوستر عاشورا خون دل بخورم!

وقتی هنرمندان مملکت دو ماه یک بار هم نمی‌تواند برای بچه‌اش گوشت بخرد توقع چه شاهکاری را از این هنرمند می‌توان داشت؟



من وقتی از موصل بیرون آمدم موج انفجار شدیداً مرا گرفته بود. صبح ساعت ده به دفتر صدا و سیما در سلیمانیه رفتم و خودم را معرفی کردم. همان موقع یک بنده خدایی در حال ارسال گزارش درگیری روز گذشته موصل به تهران با بی سیم بود. من خودم در این درگیری حضور داشتیم از آن فیلم هم گرفتم. تو می گویی به گفته منابع فلان، بگو به گفته رضا برجی خبرنگار ایرانی که دیروز از مهلکه بیرون انداختنش! به آنها گفتم فلانی هستم الان هم حالم خوب نیست و ضمناً شیمیایی هم هستم. دیروز هم در موصل موج انفجار من را گرفته، اجازه بدهید بیایم داخل و در دفتر چند ساعتی استراحت کنم. اما نشد و آنها اجازه ندادند. من هم جلوی هتل ایستادم و همراه بچه‌هایی که در بغداد توسط آمریکاییها اسیر شده بودند به تهران برگشتم. خبرهایش در روزنامه‌ها به سرعت چاپ شد. تو بگو یک نفر زنگ زد، حتی یک معاون چهارم و پنجم وزیر که بگویند رضا برجی کی بود؟ شما را آمریکاییها گرفته بودند؟ خوب وقتی بقیه می‌بینند با امثال رضا برجی این طور برخورد می‌شود دیگر حاضر نمی‌شوند برای فیلم گرفتن به عراق بروند. آنها با خودشان فکر می‌کنند وقتی با کسانی که در کشورهای مختلف، از جنگهای مختلف فیلم تهیه کرده‌اند و سرشناس‌اند این طور رفتار می‌شود پس ما برای چه به عراق برویم؟! البته با همه این تفاهیل، بچه‌هایی بودند که می‌خواستند اما نتوانستند به عراق بروند چون هیچ کس حاضر نشد به آنها پول بدهد. ما هم که می‌خواهیم برویم همه به ما می‌گفتند برای چه می‌خواهید بروید، جنگ آمریکا با عراق چه ربطی به ما دارد؟!



تیوب از رودخانه رد شدیم. موقع بازگشت هر دوی ما به شدت دچار شکستگی و جراحات شدیم. بالاخره با وضع اسفباری، خودم را به شهری به نام طالقان رساندم. طی دو سه روزی که حسین در فیض آباد بود هر چه تلاش کردم نتوانستم برای بازگرداندن او یک هلی کوپتر فراهم کنم.

حسین جعفریان هم با همان وضع، با کامیون به نزدیک قندوس می‌رسد، ماشین چپ می‌کند و گجها دوباره می‌شکند. بالاخره با این اوضاع به کابل رسیدیم. از ایران یک هیئت میانجی به کابل آمده بود. تا بین گروههای مختلف در افغانستان میانجی‌گری کند. رئیس این هیئت، آقای بروجردی، همراه معاون وزیر خارجه و سفیر آقای نجفی و چند نفر دیگر همراه این هیئت بودند. وقتی به کابل رسیدیم سفیر ما را دید و گفت: «نگفتم تروید، حالا این وضع خوب است؟!»

گفتم: «حالا که دارید به ایران می‌روید ما را با خودتان ببرید.» گفتند: «ما به دبی می‌رویم و از آنجا به ایران بر می‌گردیم.» گفتم: «خب باشد اشکالی ندارد.» اما معاون وزیر خارجه گفت: «برای پرستیژ هیئت خوب نیست که یک نفر با برانکار دبیاید!» من از آنها خواستم با توجه به وضعیت بد حسین جعفریان و شکستگی کمرش و احتمال آسیب دیدگی نخاع، او را با خودشان ببرند. اما آنها راضی به این کار نشدند. سپس از آنها خواستم قدری به ما پول بدهند تا با هوایما حسین را به دهلوی و از آنجا به تهران ببرم. آنها قبول کردند و قرار شد فردای آن روز ساعت نه صبح آنها را ببینیم؛ اما آقایان ساعت هفت کابل را ترک کردند! من و جعفریان مجبور شدیم سی و چند روز همان جا بمانیم. نتیجه اینکه یکی از پاهای حسین جعفریان قدری کوتاه‌تر است.

آلفرد یعقوب‌زاده، خبرنگار ایرانی، که برای یک آژانس فرانسوی کار می‌کند وقتی در چچن مجروح می‌شود، آقای شیراک از آقای پلتسین می‌خواهد که آتش‌بس اعلام کنند تا اورژانس هوایمایی فرانسوی بتواند در فرودگاه گروزنی فرود آمده، آلفرد یعقوب‌زاده را با خود ببرد. اورژانس هوایمایی فرانسه در فرودگاه گروزنی یعقوب‌زاده را سوار می‌کند و به فرانسه می‌برد. ژاک شیراک در بیمارستان به عیادت او می‌رود و به او نشان شوالیه می‌دهد و پرداخت هزینه کرایه هوایما را که شصت هزار دلار بوده تقبل می‌کند. اما با ما چه کردند؟ دو خبرنگارشان را در درگیریهای کابل تنها گذاشتند و رفتند و گفتند: «به پرستیژ هیئت بر می‌خورد. نمی‌توانیم شما را ببریم!» از این موارد باز هم هست. دو خبرنگار فرانسوی که در جنگ اخیر دو ماه به دست نیروهای عراقی اسیر شده بودند، وقتی آزاد شدند وزیر خارجه فرانسه سفرش را به یکی از کشورهای آمریکای جنوبی لغو کرد و برای استقبال از آنان به قبرس رفت.

اما واقعیت این است که آمریکاییها آمدند یک سرزمین اسلامی را اشغال کردند. روز سقوط بغداد - به‌رغم اینکه صدام فلان است و بهمان است - روز سختی برای من بود چون پایتخت کشوری اسلامی به دست سربازان صلیبی فتح شد.

در همین خانه عکاسان ده تن از عکاسان بودند که می‌خواستند بروند اما پول نداشتند که صد دلار بگذارند در جیبشان و به عراق بروند و کسی هم از آنان حمایت نمی‌کرد. روز ۲۹ اسفند آقای جعفری جلوه پنج هزار دلار به ما رساند و ما توانستیم شاهد سقوط بغداد باشیم. قرار بود چهار نفر آدم با پنج هزار دلار در کشوری غریب سر کنند! یک نفر حتی زنگ نزد که پرسد حالتان چطور است؟!

به‌رغم این مسائل الان هم اگر جایی اتفاقی بیفتد اولین نفری خواهم بود که به آنجا می‌روم، چون به آنچه که امام و آقا مشخص کردند اعتقاد قلبی دارم حتی اگر هیچ کس هم از ما دلجویی نکند. من جانبا ۴۵ - ۵۰ درصد هستم؛ یعنی یک آدم نصفه که نصف قدرت بدنی و نصف قدرت روحی دارم. حال نمی‌توان از یک آدم نصفه، توقع کار سه آدم را داشت! نمی‌شود. موضوع خرید عکسهای من به هیئت دولت کشیده شد و تصویب کردند عکسهایم را بخردند. اما من حاضر نشدم عکسهایم را به دولت بدهم و به شهرداری دادم.

در درگیریهای کشمیر، می‌خواستم با محمد صدری به آنجا بروم اما سفیر جمهوری اسلامی گفت: «شما باید از جنازه من رد شوید و به کشمیر بروید. مگر من می‌گذارم!» آن روزی که ما به کشمیر رسیدیم چند سرباز هندی به یک زن مسلمان تجاوز کرده بودند من می‌خواستم این خبرها را منعکس کنم. مرادوات شما با دولت هند به من ربطی ندارد. آنجا اتفاقاتی در حال وقوع است که من به عنوان یک خبرنگار مسلمان باید وارد این بحران بشوم و خبرها را منعکس کنم. می‌گفت تو نباید بروی. بعد به‌رغم مخالفتها، ما رفتیم، در جاهای مختلف اسارت کشیدیم، سیلی خوردیم، مجروح شدیم و بلاهای مختلف سرمان آمد؛ اما هر کس خربزه می‌خورد پای لزش هم می‌نشیند. وقتی دم از انقلاب اسلامی، دم از امام می‌زنیم باید پای همه مسائل آن هم بایستیم.

در فقر و بدبختی خیلی بهتر می‌توانستم حرف بزنم. الان دهانم بسته شده است. چون تا بخوام حرفی بزنم می‌گویند تو که پولت را گرفتی. من هم می‌گویم غلط کردم، کاش نمی‌گرفتم، کاش این کار را نمی‌کردم، کاش در همان فقر و بدبختی می‌ماندم!

فقط در هتل فلسطین ۶۵ خبرنگار، گزارشگر، عکاس، فیلمبردار و... فرانسوی حضور داشتند پس ما چرا حضور نداریم؟! ما که عراق بغل گوشمان است.

**چرا باید در فرانسه تا حالا ۵۰ نمایندگان عکس از عراق گذاشته شود در حالی که ایران دو تا هم نگذاشته؟ چرا؟**





روح از تنش جدا شد و به او افتاد کرد؟! (یک بسیجی این موضوع را برای آقای انصاریان نوشته بود). قصه این است، کسی می‌آید کنار رودخانه، قبل از اینکه ببرد سردی، گرمی آب را تست می‌کند. بعد می‌زند به آب و بنجاه متر آن طرف‌تر از آب بیرون می‌آید. یکی این طوری می‌رود اما بسیجی شیرجه می‌زند، نه عمق را نگاه می‌کند، نه شتاب، نه سردی و نه گرمی آب را. می‌رود در دل حادثه و وسط آب. او وسط آب، حلاج شد. بسیجی و عارف هر دو حلاج شدند اما او در عرض هشتاد سال، این در عرض یک شب.

همین الان اگر یک اتفاقی بیفتد همان گردن کلفت‌های بسیجی دوباره ظهور می‌کنند، دوباره می‌آیند. اما اینجا یک چیزی فرق کرده، آنها بعد از جنگ تجربه خوبی ندارند و درست با آنها برخورد نشد. برای همین فکر می‌کنند که حظور باید بجنگند که این برخوردها تکرار نشود؟! این سؤال در سر آن بسیجی تازه‌ای که می‌خواهد به جنگ برود هست اما آن بسیجی که آن موقع بود، در سرش این سؤال نبود. اما چون ما شیعه هستیم و زیاد هم به نتیجه کار نداریم تکلیف‌مان به ما می‌گوید که باید جلویشان بایستیم و می‌ایستیم و کاری نداریم که بعد چه خواهد شد. امام می‌گفت: «من با شما قرار گذاشته بودم که تا آخرین سنگر با شما باشیم، تا آخرین گلوله با شما باشیم، تا آخرین قطره خون باشیم. ما با هم قرار گذاشتیم؛ اما امروز پدر پیرتان جام زهر قبول قطع‌نامه را سر می‌کشید، شما بغض‌هایتان را در سینه‌هایتان برای آن روز موعود نگاه دارید.»

در حال حاضر ما دو گروه بسیجی داریم: یک دسته آنهایی هستند که طی این مدت بغض‌های وحشتناکی در سینه‌هایشان حبس شده و دنبال مقری هستند تا تمام عقده‌هایشان را خالی کنند. دسته دیگر بسیجیان هم مثل همان اول هیچ بغضی در سینه ندارند. امام به بسیجیان گفت آن بغض‌های انقلاب را در سینه‌هایتان نگاه دارید؛ یعنی اگر جنگی در گرفت بسیار وحشتناک‌تر از جنگ اول خواهد بود. هیچ جنگی به عظمت کربلا نیست.

عملیات بسیجیها، عملیاتی خواهد شد که کربلای پنج در پیش آن هیچ خواهد بود. شهید رجایی می‌گفت: «وقتی آخرین گلوله را شلیک کردیم تازه جنگ ما شروع می‌شود، تازه رقص ما شروع می‌شود. جنگیدن ما را آن موقعی ببینید که با دست خالی به طرف تانکها می‌دویم. آن موقع، جنگیدن را نشان می‌دهیم. این بغضی که در سینه بسیجیها مانده یک بغض انقلابی و شرعی است. همان طوری که در جنگ صفین، عمار که شهید شد، حضرت رسول فرمود هر جنگی که تو در آن کشته شوی طرف مقابل سپاه باطل است.» عمار که بغض‌های زیادی در سینه‌اش داشت، در صفین آمد و محور حق شد. یعنی گفتند از کجا بفهمیم کدام جبهه حق و کدام جبهه باطل است، گفتند یک روایت از حضرت رسول داریم که عمار نشانه شناخت حق از باطل است. هر کدام از بسیجیها که از این بغض‌ها در سینه‌هایشان هست هر جا و در هر لشکری که باشند، نشانه حق هستند. همین بسیجیهایی که در خیابان راه می‌روند، همان جانبازانی که سالی یک بار هم کسی زنگ خانه‌شان را نمی‌زند، نشانه تمیز دادن حق از باطل می‌شوند. من اصلا از آینده نگران نیستم، چون آینده از آن ماست. امام می‌گفت: «شما سنگرهای کلیدی را فتح می‌کنید.» به یقین فتح می‌کنید فقط نباید ترسید. بترسیم قافیه را می‌بازیم.

از میان عکس‌هایی که از صحنه‌های جنگ‌های مختلف دارید، به خصوص جنگ‌های جهان اسلام، اگر بخواهید انتخاب کنید کدام را نمایان‌ترین تصویر از بیداری اسلامی در دنیای اسلام می‌بینید؟

عکسی دارم در بوسنی که مرتضی آوینی آن را در سوره چاپ کرد. آن عکس، یک رزمنده بوسنیایی را با موهای بلندش روی شانه و عینک ذره‌بینی به چشمش نشان می‌دهد که روی پیشانی‌اش سر بند «جهاد اکبر» را بسته است. مرتضی می‌گفت: «این جهاد اکبر، تهاجم فرهنگی ما به غرب است، آنها دارند دفاع می‌کنند در مقابل تهاجم ما، نه اینکه حمله‌کنند!»

الان چرا حضور نداریم؟ مگر الان آنجا جنگ نیست؟ مگر آنجا بکش بکش نیست؟ مگر آنجا سوژه نیست؟ پس عکسهای ما کجایند؟ چرا باید در فرانسه تا حالا ۵۰ نمایشگاه عکس از عراق گذاشته شود در حالی که ایران دو تا هم نگذاشته؟ چرا؟ کسی نرفته، کسی هم نمی‌رود چون می‌گوید چه کسی از من در عراق حمایت می‌کند؟ کدام وزارتخانه از من پشتیبانی می‌کند؟ من در کشور بیگانه در بیمارستان بستری شدم، سفارتخانه مطلع هم نشد، مطلع هم شود چه کار می‌خواهد بکند؟

علاوه بر آن نیازهای حمایتی و نیازهای بودجه‌ای و مادی، به نظر شما هنرمند انقلاب اسلامی چه نیازهای نرم‌افزاری دارد؟

سؤال سختی است. این موضوع باز هم به روح کلی آن جامعه بر می‌گردد؛ یعنی هنرمند باید احساس کند که این جامعه به یک چیزی نیاز دارد، یا به جامعه بقبولاند که به چیزی نیاز داشته باشد. مثلا در سینما ما معتقدیم که در کنار تفریح باید پیام هم داشته باشد، ما باید سطح توقع مردم را بالا ببریم. مثلا اگر سطح توقع مردم از سریال‌های کم‌دلی بالا برود دیگر کسی به بره نگاه نمی‌کند. پس چه کار باید کرد؟ پس باید سطح توقع مردم را پایین بیاوریم، دقیقا همان کاری که الان در تلویزیون انجام می‌دهیم.

ما در طول این چند سال اخیر توقع مردم را پایین آوردیم به خاطر اینکه این قدر گفتیم به نقل از خبرگزاری آسوشیتدپرس، به نقل از خبرگزاری رویترز، که این احساس در مردم به وجود نمی‌آید که چرا نمی‌گویند به نقل از خبرگزاری ایران؟! در اهواز بمب منفجر شده می‌گویند به نقل از خبرگزاری فرانسه سه نفر دستگیر شدند. مسخره نیست؟ وقتی این گفته می‌شود کسی اعتراض هم نمی‌کند که این مگر در جمهوری اسلامی نیست پس چرا به نقل از فلانی؟ چون مردم این نیاز را احساس نمی‌کنند و هر چه هم گفته شود به نقل از فلان خبرگزاری، کسی نمی‌پرسد چرا خبرگزاری ایرنا، ایسنا و... نه؟!؟

به این شرایط عادت داریم، عادت فرهنگی ما، ما را چنین بار آورده است. وقتی سطح توقع فرهنگی جامعه پایین بیاید. هنرمند هم وقتی صحبت کند مردم درک نمی‌کنند در نتیجه مجبور می‌شود کمی پایین‌تر بیاید.

حضرت امام (ره) می‌فرمودند که اگر خمینی یکه و تنها در کنار بسیجیان جهان اسلام حمله کند خواب راحت را از چشم جهان‌خواران سلب خواهد کرد، این بسیجیان جهان اسلام که بودند و که هستند؟

می‌پرسند چگونه است که بسیجی ره صد ساله را که عارفان در هشتاد سال طی می‌کنند یک شبه توانست طی کند؟ چطور شد که بسیجی موقع نماز،

عکسی دارم در بوسنی که مرتضی آوینی آن را در سوره چاپ کرد. آن عکس، یک رزمنده بوسنیایی را با موهای بلندش روی شانه و عینک ذره‌بینی به چشمش نشان می‌دهد که روی پیشانی‌اش سر بند «جهاد اکبر» را بسته است. مرتضی می‌گفت: «این جهاد اکبر، تهاجم فرهنگی ما به غرب است، آنها دارند دفاع می‌کنند در مقابل تهاجم ما، نه اینکه حمله‌کنند!»